

نگاه تاریخی

باز خوانی طلوع وافول غزنویان – ۲

سال‌های فتح و ظفر

جمشید معظمی

■ هر بار که خبر فتوحات محمود یا حملات او ضد مخالفان عباسیان به بغداد می‌رسید، القاب تازه‌ای مانند ولی المومنین، نظام‌الدین و ناصرالحق یا کُهِف‌الدوله والاسلام به سلطان غزنوی عطا می‌شد. مسلمانان از دیر باز توجه‌به هندداشتند؛ اما کاری از پیش نبردند. در آن سوی؛ تنها شهر مولتان در اختیار مسلمانان قرار داشت. این شهر کهن‌ترین شهر هنداست؛ که در قلمرو اسلام قرار داشت. در واقع خط سیر فتوحات از سیستان به مولتان رسید اما آن‌سو تَر نرفت. پس از آن فتوحات در ادامه سرزمین ماوراءالنهر و نواحی شمالی آن به پیش‌رفت. اکنون، پس از گذشت زمانی دراز این غزنویان بودند که فتوحات در هند را با سرعت آغاز کردند.

پیش از محمود، سبکتکین جنگ‌هایی با کفار داشت؛ فرزند او نیز پس از تسلط بر خراسان به بلخ بازگشت و مصمم شد تا فتوحات را دنبال کند. (۱) عتبی نوشته‌است: «هر سال نیت غزوی در دیار هند را ی نصرت اولیا دین و دفع اعدای اسلام نذر و آن را وسلیت نظام ملک و قوام دولت و سلامت حالت و ثبات کار خویش کرد.»

سلطان غزنوی عقیده داشت که در کنار جنگ‌های داخلی که جنگ میان مسلمانان بود جنگ با کفار می‌توانست، کفارِه آن جنگ‌ها باشد. از سوی دیگر، پس از آغاز فتوحات سلطان در هند، شمار زیادی از نیروی‌های داوطلب هر ساله از سراسر ماوراءالنهر نزد وی می‌آمدند و او را در کار فتوحات یاری می‌دادند. عتبی درباره یکی از سفرها می‌نویسد: در این ایام قریب بیست هزار مرد از مسطوعه داوطلب اسلام از اقصای ماوراءالنهر آمده بودند و منتظر ایام حرکت سلطان نشسته و شمشرها کشیده و تکبیر مجاهدت زده و جان‌ها در راه احتساب بر کف گرفته. این اقدام‌ها یادآور خاطرات فتوحات مسلمانان در قرن نخست هجری بود. پس از آنکه سبطه سلطان غزنوی بر خراسان تثبیت شد، به سراغ جیبال – عنوانی مانند شاه‌برای پادشاه‌هند که پس از آن پدرش نیز باوی جنگ کرده بود– رفت. در جنگی که در گرفت محمود با ۱۵ هزار نفر در برابر بیش از ۴۲ هزار نفر به نبرد پرداخت و با پیروزی توانست جیبال و تمامی خاندانش را به اسارت درآورد. این پیروزی در روز هفتم محرم سال ۳۹۲هجری اتفاق افتاد، پس از آن به سوی وِهند رفت و در آن ناحیه نیز پیروزی‌هایی به‌دست آورد. سلطان غزنوی در سال ۳۹۵مجم دیگری را به بهاطیه که در آن سوی مولتان بود، آغاز کرد. پس از چهار روز نبرد منطقه را به تصرف خود درآورد. بحیرا حاکم آن دیار که خود را شکست خورده دید، شمشر را به سینه خود فرو برد و خودکشی کرد.

حمله بعدی او پس از جنگی که باایل‌خان داشت برای فتح قلعه بهیم در هند به سال ۳۹۸ بود. دراین حمله نیز پس از نبردی با نیروهای پال‌اند پال به قلعه وی حمله کرده و آنجا رفتح کرد. نتیجه آن غنایم بی‌شماری بود که از آن به دست آورد، از نفایس و ذخایر زواهر جواهر و نغات معادن دفاین خزاین چیزی یافت که انامل کتاب و اوارح حساب از حد و عد آن قاصر آید. سلطان غزنوی در این قبیل شهرها بابت پرستان روبه‌رو بود و طبق فقه اسلامی تا آنجا که می‌توانست آنها را وادار می‌کرد تا به اسلام بگروند، بسیاری از غنایم بت‌های زرینی بود که در اختیار خزانه وی قرار گرفت.

سلطان در سال ۴۰۰ با به منطقه ناردین هند حمله کرد. عتبی نوشته است که این «بر مقتضای سابقه نثری او بود. وی توفیقی در این جنگ به دست آورده و در مصالحه‌ای که با حاکم آن دیار صورت گرفت، قرار شد سالانه خراجی قابل توجه برای او فرستاده شود.(۲)

منطقه غور واقع در غرب غزنه و شرق هرات و جنوب بلخ، کافرستانی بود که به رغم مسلمان شدن مردمان اطراف آن، همچنان بر کفر خویش باقی مانده و منطقه‌شان نیز فتح نشده‌ماند.

سلطان محمود غزنوی به سال ۴۰۱ عوَض حمله به هند به سوی منطقه غور لشکر کشی کرد. حضور این کافرستان در میان سرزمین‌های اسلامی، ننگی بود که باستانی از میان می‌رفت. علاوه بر آن مردمان این ناحیه به کاروان‌ها و مناطق مسلمان نشین دستبرددهایی می‌زدند و به آزار و اذیت مردم می‌پرداختند. سپاه غزنوی باز حمت توانست از تنگ‌ها عبور کرده و به مقر اصلی آنها که حاکمی به نام ابن سوری داشت برسد. جنگ اصلی در آنجا بر پا شد و سپاه غزنوی پسر سوری را اسیر کردند و اموال و اسلحه ایشان ... به غنیمت بیاوردند و شعار اسلام در آن بقاع و اصناف ظاهر شد.»

سلطان غزنوی در سال ۴۰۴ پار دیگر به سوی هند حرکت کرد. همراه وی جمعی از عالمان و محدثان و مؤذنان نیز می‌رفتند و در آن دیار به بنای مساجد و «تلاوت کتاب عزیز و در سقرآن مجید و دعوت اذن» می‌پرداختند. زمستان فرار رسید و کاری از پیش نبردند و به غرنه بازگشتند. در بهمار باز بدان سوی حرکت کرد و شماری از نیروهای پیاده دلملی که در شجاعت به‌نام بودند و نیز تعدادی از افغانیان به همراه سلطان بودند. پیروزی در این جنگ سبب شد تا منطقه ناردین به قلمرو اسلام افزوده شد.

نکته جالب در این حمله، کشف لوحه‌ای در بتکده‌ای بود که «برکت بت آن بود که چهل هزار سال است تابناکی این خانه نپاداند.» غنایم این جنگ تا آنجا بود که به گفته عتبی «هر جمال و جمال و کناس و نحاس خواجه شد.»

نگاهی به تاریخ یمن از دور ترین زمان تاکنون

سرزمین هاماوران

سیروس غفاریان

یمن تاریخی پرماجرا دارد، جنگ سلطنت‌طلبان و جمهوری‌خواهان از ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۷ و جنگ‌های استقلال طلبانه منطقه عدن و یمن جنوبی از ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۷ و سپس تولد رژیم مارکسیسم در یمن جنوبی و جنگ بین دولت‌مردان کمونیست بر سر قدرت و حاکمیت و بالاخره با فرار علی ناصر محمد از روسای جمهوری مارکسیست یمن جنوبی به اتیوپی و تشکیل یمن متحد در ۲۳ می ۱۹۹۰ که طی آن سرهنگ علی عبدالله صالح به ریاست جمهوری یمن واحد رسید این کشور ۲۳میلیونی به مدت ۲۰سال شاهد جنگ قیایل زیدی مقیم در کوهستان‌ها و ار تش یمن و کشتار مردم بوده و علاوه بر آن مناطق کوهستانی تبدیل به کمینگاه گروه‌های مختلف القاعده شده‌است. به انگیزه چنین رویدادهایی تاریخ یمن را مرور می کنیم.

یمن از دوره باستانی تا استقلال

سرزمین یمن (هاماوران) تاریخی بسیار باستانی دارد. به گفته فردوسی در شاهنامه کیکاووس، پادشاه اسطوره‌ای ایران چندین سفر جنگی به این منطقه داشته است. در زمان انوشیروان پادشاه ساسانی به وسيله سردار خویش «وهزر» در ۵۷۵ میلادی یمن را از سلطه حبشی‌ها رهايد و از آن پس تا ظهور اسلام حاکمان ایرانی یمن با عنوان «یمانشاه» بر این سرزمین حکومت می کردند. بعد از ظهور اسلام تمامی خلفا بر این سرزمین حکومت داشتند. در قرن ۹ میلادی (سوم هجری) اولین امام زیدی به نام «یحیی الهادی الی الحق» سلسله امامان زیدی را در یمن تاسیس کرد. به موازات حکومت زیدی‌ها، اسماعیلیان، فاطمیان و ابویان نیز هر یک مدتی بر یمن حکومت کردند. در قرن ۱۶ میلادی بر تغالی‌ها و به اتفاق دسته‌هایی از قیایل زیدی وفادار به رژیم سلطنتی در کوهستان‌های شمال یمن در مرز عربستان هسته‌های مقاومت ایجاد کُند.
از جنگ داخلی در یمن شمالی تا حکومت سرهنگ علی عبدالله صالح
جنگ داخلی بین طرفداران «محمد البدر» و سرهنگ سلال، رئیس‌جمهور که خود را به درجه مارشالی رسانیده بود از اوایل ۱۹۶۳ آغاز شد و مدت چهار سال ادامه داشت. ملک فیصل، پادشاه سعودی به محمد البدر کمک مالی و تسلیحاتی می کرد و جمال عبدالناصر، رئیس‌جمهور مصر حدود ۷۰۰هزار نیرو به کمک مارشال سلال فرستاد. طرفین دچار یک جنگ بی نتیجه شدند، به ویژه وقتی که مصر در جنگ ژوئن ۱۹۶۷ شکست خورد و مجبور شد که نیروهایش را از یمن خارج و در جریان کنفرانس خارطوم طی توافقی که بین عبدالناصر، رئیس‌جمهور مصر و ملک‌فیصل پادشاه سعودی آشتی کرده و تعهد کردند که کمک‌های خود

یمن از استقلال تا برقراری جمهوری

امام یحیی برای گسترش متمرقات خود، همواره ادعای خود را نسبت به یمن جنوبی (عدن) برابر انگلستان حفظ کرد، به‌طوری که در ۱۱ فوریه ۱۹۳۴ یپمانی با انگلستان به امضا رسانید که طبق

آن انگلستان متعهد شد که تا ۴۰ سال دیگر با الحاق منطقه جنوبی یمن به یمن شمالی موافقت خواهد کرد. امام یحییی در ۱۷ فوریه ۱۹۴۸ در کودتای سیدعبدالله بن احمدالوزیر کشته شد و سید عبدالله خود را امام یمن خواند. در ۱۳ مارس ۱۹۴۸ امام احمد البدر زمام امور را به دست گرفت. امام احمد در مقابل

از دست دادن منطقه عسیر و واگذاری آن به عربستان حکومتش توسط عبدالعزیز بن سعود به رسمیت شناخته شد. امام احمد در ۱۹۶۲ دچار یک کودتای سلطنتی شد و درگذشت و فرزندش، محمد البدر به تخت سلطنت نشست، ولی در ۲۶ سپتامبر ۱۹۶۲ با کودتای سرهنگ عبدالله سلال، رئیس ستاد ارش حکومتش سرنگون و به عمر حکومت سلطنتی پایان داده شد ولی محمد البدر که لقب سیفاالاسلام به یمن داده بود، توانست از جنگ کودتاجان فرار کرده و به اتفاق دسته‌هایی از قیایل زیدی وفادار به رژیم سلطنتی در کوهستان‌های شمال یمن در مرز عربستان هسته‌های مقاومت ایجاد کُند.

از جنگ داخلی در یمن شمالی تا حکومت سرهنگ علی عبدالله صالح

جنگ داخلی بین طرفداران «محمد البدر» و سرهنگ سلال، رئیس‌جمهور که خود را به درجه مارشالی رسانیده بود از اوایل ۱۹۶۳ آغاز شد و مدت چهار سال ادامه داشت. ملک فیصل، پادشاه سعودی به محمد البدر کمک مالی و تسلیحاتی می کرد و جمال عبدالناصر، رئیس‌جمهور مصر حدود ۷۰۰هزار نیرو به کمک مارشال سلال فرستاد. طرفین دچار یک جنگ بی نتیجه شدند، به ویژه وقتی که مصر در جنگ ژوئن ۱۹۶۷ شکست خورد و مجبور شد که نیروهایش را از یمن خارج و در جریان کنفرانس خارطوم طی توافقی که بین عبدالناصر، رئیس‌جمهور مصر و ملک‌فیصل پادشاه سعودی آشتی کرده و تعهد کردند که کمک‌های خود

تاریخ



را به دو طرف قطع و به جنگ در یمن پایان دهند. بعد از این قرارداد محمد البدر مدعی پادشاهی به اروپا رفت و مارشال عبدالله سلال نیز در قاهره ر اقامت کرد و به جای ربیع علی تمایل به یکن بود، ولی در ۲۵ ژوئن ۱۹۷۸، رسید(۱۵نوامبر ۱۹۶۷) ولی در ۱۳ ژوئن ۱۹۷۴ دچار کودتای نظامی «سرهنگ ابراهیم الحمدی» شد و حکومت نظامیان آغاز شد، ولی ابراهیم حمدی در جریان کودتای سرگرد «احمد القشمی» در اکتبر ۱۹۷۷ کشته شد. این بار «سالم ربیع علی» رئیس‌جمهور مارکسیست یمن جنوبی به بهانه افتتاح مذاکرات دوستی به صنعا آمد و کیف دستنی حامل بمب خویش را در مقر اقامت سرگرد «احمد القشمی» زیر میز گذاشت و خارج شد و بلافاصله با انفجار بمب، سرگرد احمد القشمی در ۲۴ ژوئن ۱۹۷۸ کشته شد. بلافاصله سرهنگ علی عبداللهصالح که قبلا رئیس سازمان امنیت بود، با کودتای نظامی زمام امور را به دست گرفت و مدت ۳۳سال است که رئیس‌جمهور است.

یمن جنوبی چگونه به استقلال رسید و چرا ابا یمن شمالی متحد شد؟

از دسامبر ۱۹۶۳، مارکسیست‌های یمن جنوبی با کمک چین، شوروی و کمک‌های جمال عبدالناصر در سه جبهه بر ضد استعمارگران انگلیسی قیام کردند؛ ۱- جبهه آزادی‌بخش ملی به ریاست «قحطان الشعی» که یک سوسیالیست معتدل بود. ۲- جبهه آزادی‌بخش یمن جنوبی اشغال‌شده به رهبری «عبدالقاوی مکاوی» که طرفدار جمال عبدالناصر بود. ۳- سازمان اتحاد عربستان جنوبی که مورد پشتیبانی عربستان سعودی بود. بالاخره بعد از چهار سال مبارزه در ساحت ۲۰۰۰ دقیقه بمبارد ۳۰ نوامبر ۱۹۶۷ مذاکرات قحطان الشعی با نماینده انگلستان به نتیجه رسید و جمهوری یمن جنوبی که بعدا به نام جمهوری دموکراتیک خلق یمن نامیده شد در جوار یمن شمالی طرفدار غرب اظهار وجود کرد.

به مناسبت سالگرد قیام مشروطه خواهان تبریز

جنبش خیابانی



می‌شد. شیخ‌محمد خیابانی، میرزاحمدتقی طباطبایی، سیدحسین عدالت و میرزاحسین واعظ همراه نماینده انگلستان به نزد عین‌الدوله رفتند امیرا وی با سخنان آمیخته به فریب می‌خواست مشروطه‌خواهان را گول بزند ولی آنان دریافتند و سرانجام‌نامیده به مبارزان پیوستند و اقتدر در مبارزه زور گرفت و مدتی که حمله‌گر بیرحم‌شاه را شکست دادند که نمونه‌ای درخشان و کم‌نظیر از پایمردی و دلآوری در انقلاب مشروطه ایران

بود. محمد خیابانی برای اعتلای مشروطیت ایران و تأمین حاکمیت واقعی ایران از بین مردم جز دیده، ستم کشیده و از همه چیز محروم آذربایجان برخاست و به وظیفه خود، یعنی تنویر افکار و بیداری مردم پرداخت. خیابانی قطعا یکی از مبارزان بزرگ تاریخ معاصر ایران بوده‌است. در سراسر زندگی سیاسی خود به هیچ وجه آلوده نشد و تنها طول کشید. خیابانی عصرها ضمن نطق خود مردم را برای حفظ آزادی و استقلال ایران تشویق می‌کرد. خیابانی بی‌شک یکی از چهره‌های درخشان دینی و سیاسی ایران بود که سخنرانی‌های شورانگیزی داشت. مقالات جالبی می‌نوشت و برای و ثمر رسانیدن نهضت مشروطه‌خواهان تلاش می‌کردند. آنها می‌دانستند که اگر مبارزه را ادامه ندهند، مشروطیت خواهد مرد. جنگ‌های سخت در داخل شهر و در خیابان‌ها و بازار ادامه داشت. اغلب مغازه‌ها و حجره‌های تجار و خانه‌ها دست‌خوش یغماگران استبدادیان مختلفی در متن جامعه وجود داشت. یکی از این گرایش‌ها

یادداشت

مشروطیت و کژتابی‌های سیاسی -۱

ضعف احزاب سیاسی

لطف‌الله آجدانی



■ در هر جریان و جنبش سیاسی نوگرایانه، نیروهای اجتماعی جدیدی ظهور می‌یابند که نظام حزبی و تشکل‌های سیاسی در صورت بهره‌گیری از عملکرد سالم می‌توانند نیروهای اجتماعی نوین ناشی از نواخواهی و نوسازی را به درون نظام سیاسی جذب کنند. آ یا احزاب و گروه‌های سیاسی مشروطه طلب، در جهت تثبیت و تحکیم نظام حکومتی مشروطه و مشارکت ملت در حکومت و توزیع قدرت سیاسی عمل کردند؟ دقت در تاریخ احزاب سیاسی در عرصه مشروطه از این واقعیت خبر می‌دهد که فعالیت‌های حزبی غالباً با ایجاد جنجال و آشوب طلبی و ایجاد موانع در مسیر تداوم و تکامل جنبش، از زنده‌بند شدن خود و نیز آرمان‌های انقلاب و حکومت مشروطه جلوگیری کرده‌و به تشدید نابه‌سامانی و گسترش آشفتگی سیاسی ایران انجامید. به رغم اهمیت و ضرورت توازن میان نیروهای اجتماعی و احزاب سیاسی در جهت اعتلای سیاسی هر جامعه، احزاب و گروه‌های سیاسی ایران در عصر مشروطه تنها از جناح‌های سیاسی پدید آمدند و ریشه‌های عمیقی در نیروهای اجتماعی نداشتند. محمد طباطبایی درباره محدود شدن وظایف و عملکرد احزاب به «باند بازی» به درستی نوشته است که: «با کمک تأسف پارتهی بازی یا دسته‌بندی سیاسی همه مسایل و قضایای جاری را با اختلاف طبیعت و ماهیتی که داشتند وابسته به اصول حزب‌سازی و پارتهی بازی می‌کرد.» (محمد طباطبایی، تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، ص ۱۵۶) در واقع چنین به نظر می‌رسد که در کشور در حال نوسازی ایران عصر مشروطه، غالباً جناح‌بندی پارلمانی احزاب و دسته‌بندی نمایندگان به گروه‌های اقلیت و اکثریت، نتیجه برآیند و دسته‌بندی‌های سیاسی نیروهای اجتماعی در بیرون از پارلمان و در داخل جامعه نبود. دسته‌بندی نیروهای اجتماعی با پشتوانه آگاهی اجتماعی وجود نداشت. این وضع آشفتگی سیاسی در حکومت و جامعه را به دنبال داشت.

یکی از کاستی‌ها و ضعف‌های مهم مشروطیت ایران آن بود که احزاب سیاسی بر بنیان استواری قرار نداشت. کار غالب افراد فقه، محافل، و گروه‌های سیاسی مجلس و خارج از آن، بیشتر به بند و بست‌های سیاسی می‌گذشت. (فردون آدمیت، فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، ص ۴۳۱) در واقع همانند کار چاق کن افراد و رجال کهنه کار سیاسی عمل می‌کردند. (مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب سیاسی ایران، جلد ۶ و ص ۷) چنانکه سردار اسعد بختری به واسطه کدورتی که میان او و سپهدار محمد ولیخان تکنیکی وجود داشت، اعتدالیون از سپهدار حمایت کرده و دموکرات‌ها مخالف سپهدار بودند. سردار اسعد نیز به اعتبار مخالفت دموکرات‌ها با سپهدار، خود را به دموکرات‌ها نز دیک ساخت و با فرقه دموکرات که در جهت قدرت طلبی به این دلخوش بود که در ترکیب دولتی که تشکیل می‌شود، یکی دو تن با حمایت این حزب به وزارت دست یابند، از فردی چون وثوق الدوله که افکارش هیچ قرارتی با مسلک سوسیال دموکراسی نداشت، به پشتیبانی برخاست.

نمی‌توان این واقعیت تاریخی را نادیده گرفت که هر گاه دسته‌بندی‌های پارلمانی احزاب با زتاب دسته‌بندی‌های آگاهانه و فعالانه مردم بود و رقابت سالم برای کسب قدرت جای خود را به فعالیت‌های سیاسی افراطی، خشونت طلبانه و گاه تروریستی نمی‌داد و مطابق اصول پارلمانتاریستی و الزامات دموکراتیک عمل می‌شد، بسیاری از آشفتگی‌های سیاسی به وجود آمده در ایران عصر مشروطیت شکل نمی‌گرفت. اما حزب دموکرات که خود را پشتیبان منافع اقشاری چون کشاورزان، پیشه‌وران و خرده بورژوازی شهری معرفی می‌کرد، به سبب فقدان توازن لازم و کافی میان آن حزب با نیروهای اجتماعی و عدم حمایت متقابل آن دو از یکدیگر، نتوانست به شیوه‌ای تأثیرگذار حافظ منافع پیشه‌وران و کشاورزان و اقشار پایین اجتماعی باشد. دموکرات‌ها تحت تأثیر انقلابیون قفقاز و ایده‌ها و آرمان‌های سوسیالیستی معتقد بودند که جز با هن و آتش و جنگ و قهر نمی‌شود آزادی را حفظ کرد و حکومت مشروطه را مستقر و پایدار کرد. هر چند پاره‌ای افراطی‌گری‌های توأم با قدرت طلبی دموکرات‌ها که از گذرگاه غفلت از مصالح و منافع ملی عبور می‌کرد، عامل مهمی در ناکامی سیاسی و اجتماعی حکومت مشروطه و جامعه ایران در عصر مشروطه بود، اما در این تراژدی سیاسی و اجتماعی، اعتدالیون نیز سهم مهمی داشتند. درست است، که اعتدالیون عصر مشروطه برخلاف دموکرات‌ها، غالباً معتقد به فعالیت‌های سیاسی صلح‌جویانه بودند اما فعالیت‌های سیاسی آنان نیز به طور عمده مطابق با اصول پارلمانتاریستی نبود. بیشتر اعضای فرقه اعتدالیون که تحت نفوذ و مورد حمایت خوین و تجار توتیوند بودند، به اقتضای خواسته‌های اقلیت صاحب نفوذ و منافع، با آنکه اکثریت مجلس را که خانه ملت بود در دست داشتند، در جهت حفظ منافع همان اقلیت، خواهان حفظ وضع موجود و توقف انقلاب بودند. اکثریتی که در مجلس شکل گرفت در واقع نماینده منافع اکثریت جامعه نبود.

منابع در دفتر روزنامه موجود است.